

۲۲۸۱۸۴۶



مختصر و مقوی

فیل
تعلیم
دوازدهم
چون

سرشناسه
عنوان و پدیدآور
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
شابک
شماره کتابخانه ملی

بازرگانی، بهمن.
فیل شیمی دوازدهم (مختصر و مقوی)
مؤلف/ بهمن بازرگانی.
تهران: مبتکران، ۱۴۰۱.
۴۴۸؛ مصور، جدول، نمودار.
۹۷۸-۹۶۴-۴۸۶-۱۴۱-۳
۸۷۷۱۷۹۰



ناشر: انتشارات مبتکران (پروانه نشر: ۱۶۷/۱۰۲)

تهران: میدان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان وحید نظری شرقی، پلاک ۵۹، کدپستی ۱۳۱۴۷۶۴۹۶۱
تلفن: ۶۱۰۹۴۰۰۰ دورنگار ۶۱۰۹۴۱۵۵
www.mobtakeran.com



بها: ۲۰۰۰۰۰ تومان

نام کتاب: فیل شیمی دوازدهم
مؤلف: بهمن بازرگانی
بررسی کارشناسی: علیرضا تمدنی
نوبت چاپ: اول ۱۴۰۱
شمارگان: ۳۰۰۰ جلد
حروف نگاری: مبتکران
لیتوگرافی: امیرگرافیک
چاپ: طایفه

حقوق چاپ و نشر، محفوظ و مخصوص ناشر است و هرگونه کپی برداری
و نقل مطالب بدون اجازه ناشر پیگرد قانونی دارد.

فیلمنامه!



سکانس اول: دانش آموز دقیقه‌ی ۹۰!

زمان: ۲۰ اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۹

برای خیلی از آدم‌ها بهار، قشنگ‌ترین فصل سال محسوب می‌شود. حق هم دارند. در این فصل شکوفه‌ها باز می‌شوند، پرنده‌ها سرمستانه می‌خوانند، طبیعت لباس سبز به تن می‌کند و ... ولی به‌رهی ما معلم‌های کنکور از این فصل چیست؟ هیچی! در یک اتاق مستطیل‌شکل به نام کلاس، درست مثل یک گلابدیا تور (!) باید شلاق‌زنان، ارابه‌ی درس‌مان را پیش ببریم، چرا که کنکور درست مثل یک بمب ساعتی، شمارش معکوس خود را شروع کرده و همه نگران این هستیم که آیا درس‌مان به موقع تمام می‌شود یا نه. آن روز، ساعت ۶ بعد از ظهر، در اتاق استراحت دبیران در آموزشگاه فلان (!) نشسته بودم. یادم می‌آید کلاس سنگینی داشتم. خیلی خسته بودم. احساس یک بوکسور را داشتم که با چشم‌های کبود گوشه‌ی رینگ کُز کرده و مربی دارد عرقش را خشک می‌کند تا برای راند بعدی و ادامه‌ی کتک‌خوردن آماده شود! در همین اثنا بود که صدایی به گوش رسید.

- تَق تَق تَق ...

سرم را بلند کردم و کمی روی صندلیم جابه‌جا شدم. سعی کردم چهره‌ی آدم‌های سرحال و بشاش را به خودم بگیرم.^۱
- بفرمایین.

- قیه ... ژژژژژ! (این مثلاً صدای در است که در حال باز شدن است!)

- (چهره‌ی معذب دانش‌آموز) آخ ببخشین، مثل این که دارین جای می‌خورین.

- اشکالی نداره، بگو چیکار داری.

- آقا به سؤال بیرسم راستشو می‌گین؟

- معلومه که نه!! بیرس عزیز من!

- آقا راستش رو بخواین من تا حالا درس‌ها رو خوب با کلاس پیش رفتم. الان هم احساس می‌کنم خیلی عقب افتادم. تو این فرصت باقی‌مونده چه‌جوری می‌تونم خودمو برسونم؟

- ای بابا! ۶ ماه درس‌ها رو پیچوندی حالا تو دقیقه‌ی ۹۰ اومدی برات داروی تنها یخنی تجویز کنم؟!

- خودم می‌دونم کم کاری کردم، ولی حالا چیکار می‌شه کرد؟

- هیچی! مجبوری تمام کتاب‌های منو که سر کلاس کار کردیم از اول بخونی.

- (چهره‌ی درهم‌رفته‌ی دانش‌آموز) آقا این که نمی‌شه، هر کدام از کتاب‌هاتون کلی مطلب داره. تو این وقت باقی‌مونده چه‌جوری اون‌ها رو بخونم؟

- این دیگه مشکل خودته! یادت هست ۵ - ۶ ماه پیش، همون جلسه‌ی اول کلاس گفتم که برای یادگیری علم، راه شاهانه‌ای وجود نداره! یعنی حتی اگه شاهزاده هم باشی باید تنبلی رو بذاری کنار، زحمت بکشی، عرق بریزی (عرق جبین‌ها، نه عرق نعاغ!) مطالب رو مفصل و عمقی و تدریجی بخونی تا بواش‌بواش به چیزی بشی.

- شما درست می‌گین. ولی می‌خواستم ببینم به جزوه‌ی خلاصه یا جزوه‌ی نکته و تستی یا به چیزی تو این مایه‌ها ندارین که من بتونم خودمو برسونم؟

- خیر!

- کتاب خاصی هم نمی‌شناسین که مطالب رو به‌صورت خلاصه و جمع‌وجور آورده باشه؟

- چرا نمی‌شناسم! کتاب خلاصه‌ی درس تا دلت بخواد تو بازار هست. ولی نمی‌تونم اون‌ها رو توصیه کنم. آخه اولاً: این جور کتاب‌ها معمولاً اون قدر خلاصه نوشته شدن که مطالب لازم رو حتی در حد معقول (نمی‌گم در حد کامل) پوشش نمی‌دن. ثانیاً: نحوه‌ی نگارش این جور کتاب‌ها، اغلب حالت شخصی و رمزگونه داره و تا خواننده بخواد منظور عبارت‌ها رو بفهمه، کلی از وقت خودش رو از دست می‌ده. اصلاً نت‌برداری و خلاصه‌نویسی به سری تکنیک‌های شخصی و قراردادی داره و به شرطی می‌تونه مفید باشه که توسط خود دانش‌آموز نوشته شده باشه.

۱- آن‌هایی که در کار تدریس هستند می‌دانند که هیچ‌چیز بدتر از این نیست که شاگردها متوجه خستگی معلم بشوند. این‌جوری آثار خستگی به‌صورت تصاعدی (!) روی دانش‌آموزان اثر می‌گذارد و آن وقت است که بدبختی معلم دوچندان می‌شود. چون هم باید بر خستگی خودش غلبه کند و هم باید کاری کند دانش‌آموزان سرحال شوند!

۲- البته این گفته‌ی من، لزوماً در مورد همه‌ی کتاب‌های موجود در بازار صادق نیست! چون ممکن است کتاب‌های چکیده و خلاصه‌ی خوبی هم در بازار موجود باشند که از چشمان نه چندان تیزبین (!) من دور مانده باشند.

دانش آموز آهی کشید. درحالی که ناامیدی در قیافه اش موج می زد گفت:

- آقا، ممنون. جایی تون هم سرد شد.

- اشکالی نداره، من Ice tea دوست دارم!

پیش خودم گفتم: «بنده‌ی خدا گناه داشت! چهره اش نشون می داد که واقعاً تصمیم داره تو وقت باقی مونده به حرکتی بکنه! ولی چه فایده، من که هیچ کمکی ننوستم بکنم.»

سکانس دوم: فارغ التحصیل کهنه کار!

زمان: ۳ آذرماه سال ۱۳۹۱

ساعت چهار و نیم بعدازظهر، در آموزشگاه بهمان^۱ (!) بودم و داشتم آماده می شدم بروم سر کلاس که یکهو:

- تق تق تق ...

- بفرمایین

- قیه ... زرزرز! (اگه گفتین این صدای چیه؟ آفرین! صدای در اتاق استراحت معلم هاست که در حال باز شدن است!)

- آقا، خسته نباشین.

- ممنون، بفرمایید.

- ببخشید، من یکی از شاگردهای کلاستون هستم ...

چهره اش نشان می داد که چند سالی از بقیه‌ی بچه‌ها بزرگتر است. یک خورده نزدیکتر شد و ادامه داد:

- راستش من ۹ سال پیش دیپلم گرفتم و الان هم فارغ التحصیل رشته‌ی پرستاری هستم.

- خُب، چه کمکی از دستم برمیاد؟

- چند ماهی می شه که تصمیم گرفتم پزشکی بخونم واسه همین کلاس شما و چند تا از اساتید دیگه رو ثبت نام کردم.

- چه خوب، حالا مشکل تون چیه؟

- راستش من درس خوندن رو خیلی دوست دارم. حتماً هم می خوام به هدفم، یعنی پزشکی برسم. ولی از شنبه تا چهارشنبه از صبح

زود تا ساعت ۳ بعدازظهر، تو بیمارستان مشغول کارم. متأسفانه هم هستم و به بچه هم دارم! طبیعتاً وقت زیادی برای درس خوندن ندارم.

خواستم ببینم علاوه بر این کتاب هایی که خودتون نوشتین، به کتاب خلاصه و جمع بندی معرفی نمی کنین؟

- مگه همین کتاب هایی که خودم نوشتم چه شه؟

- اسانه‌ی ادب نباشه! ولی راستش به خاطر وضعیت ام نمی رسم کتاب های مفصل شما رو بخونم.

- چاره‌ای ندارید! اگه واقعاً می خواین رشته‌ی پزشکی قبول بشین باید وقت بذارین و همون کتاب ها رو بخونین.

- ولی آخه شما هیچ کتابی ندارین که مناسب شخصی در شرایط من باشه؟ اصلاً چرا به کتابی تو مایه های خلاصه و جمع بندی تألیف نمی کنین؟

- نه خانم! من اصلاً اعتقادی به کتاب های خلاصه و جمع بندی ندارم. علوم پایه مثل شیمی رو نمی شه سرهم بندی کرد. تنها کاری که

من می تونم براتون بکنم اینه که قسمت های نسبتاً مهم تر کتاب های خودم رو براتون مشخص کنم تا بیش تر روی اون ها وقت بذارین.

همان موقع نگاهی به ساعت انداختم و ادامه دادم:

- الان هم دیگه باید برم سر کلاس. بعد از کلاس بیاین براتون توضیح بدم چکار کنین.

سکانس سوم: نابعد!

زمان: ۱۲ خرداد ماه سال ۱۳۹۲

روز آخر کلاس بود. یک سالی می شد که با آن ها کار کرده بودم. کلاس خیلی خوبی بود. خیلی به آن ها عادت کرده بودم. می دانستم که خیلی

دلم برای شان تنگ می شود. آخرین توصیه ها که حال و هوای فلسفی داشت و بیش تر شبیه وصیت نامه (!) بود را گفتم و از کل بچه های کلاس

خداحافظی کردم. در دفتر آموزشگاه نشستم و با یکی از دبیرهای فیزیک خوش و بش کردم. چند لحظه بعد، چند ضربه ای به در خورد و در با

صدای کش داری باز شد.

- قیه ... زرزرز! (همان طور که قبلاً اشاره کردم این صدا ناشی از باز شدن در اتاق استراحت دبیران است!)

من و ایضاً همکارم، سرمان را به طرف در چرخانیدیم تا ببینیم چه کسی است.

- آقا، خسته نباشید.

۱- حتماً حواس تان هست که سکانس اول تو آموزشگاه فلان (!) بود. خُب، حالا نوبتی هم باشد نوبت آموزشگاه بهمان هست دیگر!

۲- البته منظور، کتاب فیل شیمی نیست ها! آن موقع هنوز این کتاب متولد نشده بود!

- ته به، تویی؟ بیا تو.

رو به همکارم کردم و گفتم:

- ببینم، این سر کلاس تو هم میاد؟

- آره، یه اعجوبه‌ایه! دو سه سر و گردن از بقیه‌ی کلاس بالاتره!

- چه جالب، تو درس شیمی هم این جوریه.

مجدداً رو به دانش‌آموز کردم و پرسیدم:

- خُب، بگو ببینم چی شده؟

- آقا من خیلی ناامیدم! احساس می‌کنم قبول نمی‌شم!

- وای خدا! تو دیگه چرا؟! اگه یکی مثل تو که تو کلاس به مندلیف زمانه (!) معروفه، این جور ی بگه، دیگه وای به حال بقیه!

- آخه احساس می‌کنم همه‌چی رو قاطی کردم!

- نگران نباش. تو به یه بیماری مبتلا شدی که بهش می‌گن آنفولانزای کنکوری! تو این نوع بیماری که در کشور عزیزمون ایران، در ماه خرداد شدیداً شیوع پیدا می‌کنه، بیمار احساس می‌کنه درس‌ها رو قاطی کرده. اما اخیراً تحقیقات پزشکان نشون داده که معمولاً این احساس بیمار، بی‌اساس بوده و در جلسه‌ی کنکور، مطالب مثل یک ارتش لجستیک و منظم، رژه‌کنان از ذهن بیمار(!) یا همون داوطلب رد می‌شن!

دانش‌آموز درحالی که یک جورایی داشت جلوی خنده‌اش را می‌گرفت پرسید:

- مثلاً در مورد همین درس شیمی. با این که وضعیت خوبی تو درس شیمی دارم ولی احساس می‌کنم یه جمع‌بندی کلی نیاز دارم.

- خُب، مگه کسی جلوتو گرفته؟ جمع‌بندی کن دیگه!

- آخه در طول سال، من خلاصه‌پردازی نکردم. الان هم اگه بخوام کل کتاب‌های شما رو بخونم خیلی وقت می‌گیره. در مورد تست‌ها هم، چون تست‌های کتاب شما خیلی زیاده نمی‌تونم همش رو بزnm. الان من به یه کتابی نیاز دارم که مطالب رو به‌صورت خلاصه‌وار برام دوره کنه و مهم‌ترین تست‌ها رو هم معرفی کنه.

طبق معمول، به خاطر گاردی که نسبت به کتاب‌های خلاصه و جمع‌بندی داشتم شروع به تشریح معایب و ایرادهای کتاب‌های خلاصه و جمع‌بندی کردم. یادم می‌آید چشم‌های آن دانش‌آموز حاکی از این بود که استدلال‌های من قانعش نکرده، اما چون پسر مأخوذبه‌حیایی بود با حرکت دادن سر خود به سمت شمال و جنوب (یعنی بالا و پایین) سعی می‌کرد نشان دهد حرف‌های من را پذیرفته. اما متأسفانه برخلاف درس شیمی، در هنرپیشگی اصلاً موفق نبود!

سکانس چهارم: کنکوری اسد!



زمان: ۲۹ آبان ماه سال ۱۳۹۲

در یک آموزشگاهی که اسم نمی‌برم (!) در اتاق دبیران نشسته بودم و آماده‌ی رفتن سر کلاس بودم که چند ضربه‌ای به در خورد و ...

- قی ... سُرُژ! (بابا یه نفر این درهای آموزشگاه‌ها رو روغن کاری کنه! صداشون خیلی رو اعصابه!)

- بفرمایید.

- ببخشید. من خودم شاگرد شما هستم ولی یه سؤالی در مورد برادرم داشتم.

- خُب، به گوشم.

- برادرم سال دوم دبیرستانه. از نظر هوشی بدک نیست ولی اصلاً درس نمی‌خونه. در مورد شیمی هم، کتاب‌های شما رو براش خریدم ولی اصلاً اونا رو نمی‌خونه!

- چرا؟

- می‌گه تعداد صفحاتش خیلی زیاده. می‌گه من که نمی‌خوام شیمی‌دان بشم!

- خُب، حالا من چیکار کنم؟

- خواستم ببینم شما کتابی می‌شناسین که مطالب رو خلاصه و جمع‌وجور بیان کرده باشه؟ بلکه برادر من یه جورایی راغب بشه درس شیمی رو بخونه.

- خود من که کتابی به‌صورت خلاصه‌ی درس تألیف نکردم. تا اون جایی هم که در جریانم کتاب‌های خلاصه‌ای که تو بازار هست، اون قدر خلاصه و مختصر نوشته شدن که عملاً برای افرادی مثل برادر شما قابل فهم نیستند.

[باز هم سکانسی ناامیدکننده برای من، در کمک به درخواست مردم!]



زمان: ۱۸ فروردین سال ۱۳۹۳

اولین هفته بعد از تعطیلات نوروز بود. خیلی سرحال بودم. با قدرت و صلابت در حال تدریس بودم. با نوشتن هر مطلب روی تخته، رو به جمعیت می‌کردم و مطالب را توضیح می‌دادم. در یکی از این نوسانات که بین تخته و جمعیت انجام می‌دادم چهره‌ی یکی از دانش‌آموزان مشکوک می‌زد! احساس کردم نگاهش به من است اما حواسش زیر می‌ز! با تغییر موقعیت فیزیکی خودم و ایجاد زاویه‌ای مناسب (که جز خود بنده، فقط شرلوک هولمز قادر به انجام آن بود و بس!) شی زیر می‌ز را رؤیت کردم. ابعادی در حد یک جعبه‌ی انگشتر داشت! پیش خود گفتم آ! بابا! باز فصل بهار شد و این جوان‌ها ... بگذریم! سعی کردم بی‌خیال شوم ولی همین‌جور که مشغول تدریس بودم به این فکر می‌کردم که اصلاً چه معنی دارد؟! یک جوان در این سن و سال به فکر انگشتر باشد، آن هم سر کلاس! ما که پای درس و مشق‌مان نشستیم و ته خلافتان کیهان‌بچه‌ها و دنیای ورزش بود شدیم این! دیگر وای به حال این جوان‌ها! نه این‌جوری نمی‌شود! تصمیم گرفتم با استفاده از نقشه‌ی TM3^۱ (!) مجش را بگیرم. یک تمرین چون‌دار به بچه‌ها دادم و گفتم حلش کنید. با قدم‌های آهسته و درحالی‌که جواب بچه‌ها را چک می‌کردم سعی کردم به سوژه (!) نزدیک شوم. در آخرین مرحله با یک حرکت یوزپلنگ‌وار (!) سه گام آخر را سریع برداشتم تا عین جن بالای سر منم ظاهر شوم ... ولی ... آ! بخشی‌شان! داشت تمرین کلاس را حل می‌کرد. نقشه‌ام با شکست مواجه شد! تصمیم گرفتم گزینه‌ی مذاکره را انتخاب کنم! رفتم بالای سر دانش‌آموز خاطی و گفتم: «آقای محترم! لطفاً بعد از کلاس تشریف بیارین دفتر می‌خوام باهاتون صحبت کنم».

... حدود هفت - هشت دقیقه از زنگ استراحت می‌گذشت. در دفتر استراحت دبیران نشسته بودم که چند ضربه‌ای به در خورد و ...

- قی ... ژژژ! (نه خیر! مثل این که صدای در آموزشگاه‌ها درست‌شدنی نیست!)

- بفرمایید.

- آقا ببخشید. مثل این که با من کار داشتن.

- بله عزیزم، بیا جلو.

چهره‌اش نشان می‌داد حساسی شوکه شده! با قدم‌هایی سست و با حالتی تردیدگونه به من نزدیک شد. دستم را به طرفش دراز کردم و گفتم:

- جعبه‌ی انگشتر.

از شدت تعجب، آبروهایش با سرعت ۲ متر بر ثانیه، به طرف بالا پروتاپ شدند!

- جی‌آقا؟ جعبه‌ی انگشتر؟

- خودتو به اون راه نزن ...

- آقا من اصلاً نمی‌فهمم شما چی می‌گین؟

- خودم دیدم سر کلاس داشتی اون جعبه‌ی قرمز رنگ رو نگاه می‌کردی.

لیخندی زد و نفس راحتی کشید. دست کرد در کاپشنش و یک کتاب جیبی قرمز رنگ را در آورد.

- آقا اینو می‌گین؟

می‌گویند آدم در شلنگ شنا کند ولی کنف نشود! اشتباه دیده بودم. جعبه‌ی انگشتر نبود. یک کتاب کوچولو و در عین حال، خیلی بود! طول و عرض کتاب به قدری کوچک بود که با ضخامت آن برابری می‌کرد. واقعاً حق داشتم از آن فاصله، آن هم با چشم غیرمسلح (!) خیال کنم جعبه‌ی انگشتر است.

- خُب، جریان این چیه؟

- هنوز درست نخوندمش. احساس می‌کنم یه خلاصه‌ای از تمام نکته‌ها و فرمول‌های شیمی، توش هست. فکر کنم برای جمع‌بندی خوب باشه.

کتاب را از او گرفتم و شروع کردم به ورق زدن. برای این که بتوانم یک قضاوت کلی در مورد کتاب انجام دهم پیش خود گفتم بگذار ببینم مثلاً در بخش ۴ شیمی (یعنی مبحث پیوند کووالانسی) چه نوشته. چشم‌تان روز بد نبیند! کل این بخش که در کنگور سراسری دست‌کم ۳ تست از آن سؤال می‌آید در ۵ صفحه، آن هم نه ۵ صفحه‌ی معمولی، بلکه ۵ صفحه‌ی (۶cm × ۶cm!) خلاصه شده بود. چیزهایی هم که نوشته بود یک سری کلیاتی بود که هیچ دردی از کسی دوا نمی‌کرد. پیش خودم گفتم بهتر است تو ذوقش نزنم. از او پرسیدم.

- ببینم، چه چیزی تو این کتاب برات جذاب بود؟

- راستش من که هنوز ندیدم چی توش نوشته، ولی چون اندازه‌ی کتاب خیلی کوچیک بود ازش خوشم اومد ... آقا، حالا نظر شما چیه؟ به درد می‌خوره؟

- حالا که دیگه خریدی! من چیزی نمی‌گم. فقط یکی از مباحثش رو با چیزایی که من سر کلاس گفتم مقایسه کن. دیگه قضاوت با خودت! حس بدی داشتم. هر چه به بچه‌ها می‌گفتم که: «باباجون! اینقدر دنبال کتاب‌های خلاصه‌ی درس نباشین. خلاصه‌ی درس به شرطی خوبه که خودتون در طول سال اونا رو به مرور نوشته باشین». مثل این که فایده‌ای نداشت که نداشت!

۱- T مخفف «تمرین بده»، M مخفف «میون نیمکت‌ها قدم بزن» و 3 یعنی «سه قدم آخر رو سریع بردار!» ... واقعاً بابای جیمز باند هم در برابر من کم مباردا!



زمان: ۳ اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۴

یک جایی یک لطیفه شنیده (و شاید هم خوانده) بودم که یک نفر می‌رود خواستگاری، خانواده‌ی دختر از خواستگار می‌پرسند، شغل شما چیه؟ و او در جواب می‌گوید: «من داد می‌زنم!» گفتند یعنی چی داد می‌زنی؟ گفت، یعنی جلو در مغازه می‌ایستم و داد می‌زنم که آی ملت بیاین تو، فلان جنس رو بخرین.

آن روز در کتاب‌فروشی‌های روبه‌روی دانشگاه تهران دنبال یک کتاب شعر برای یکی از دوستانم می‌گشتم که صدای خشن یک مرد در بلندگو نظرم رو جلب کرد.

- بدو آقا بدو! پرس خانم پرس! درسی، کمک‌درسی، تست، تقویتی، دانشگاهی، ...

مسیرم طوری بود که خواه ناخواه داشتیم به آن مردی که جلو در یک کتاب‌فروشی فریاد (!) می‌کشید نزدیک می‌شدم. شگفتا که اشتباه می‌کردم، بلندگویی در کار نبود! ماشاًلاً هزار ماشاًلاً صدای آن مرد به‌قدری قوی و دالایی (!) بود که مخترع بلندگو و آمپلی‌فایر را شرمند کرده بود! با دیدن چهره و هیبت آن مرد احساس ناامنی کردم! راستش قیافه‌اش به همه‌چیز می‌خورد جز کتاب‌فروشی! جای انواع و اقسام زخم‌های کهنه روی صورتش دیده می‌شد. احتمالاً تازه از خلاف استعفاء داده بود! در همین حین و بین یک پسر ۱۷-۱۸ ساله‌ی ریزنقش و لاغراندام را دیدم که صاف می‌رفت به طرف آن مرد ...

- (پسر ریزنقش با لحنی محتاطانه!) آقا، آقا، کتاب خلاصه و جمع‌بندی برای شیمی چی دارین؟

- (خنده‌های هولناک و وحشیانه‌ی مرد!) معلومه خفلی پرتی بُغان! یعنی کتاب ... رو نمی‌شناسی؟

این را گفت و با ژستی شبیه یک شعبده‌باز حرفه‌ای رفت داخل مغازه و چند لحظه بعد با یک کتابی تو مایه‌های همان کتابی که در سکائس قبلی راجع به آن صحبت کردیم ظاهر شد! کتاب را دست آن دانش‌آموز معصوم (!) داد.

- آقا، آقا، یعنی اینو بخونم کنکور قبول می‌شم؟

- (تکرار خنده‌های وحشیانه و دلخراش همان مرد!) آره داش! ۲۰ رو قول نمی‌دم. ولی ۱۹/۷۵ رو شاخشه!

همان لحظه رفتم توی فکر و دیگر یادم نیست دقیقاً چه شد. به خودم گفتم: «دیگه کافیه! آره دیگه کافیه! حالا که بچه‌ها این قدر دنبال کتاب خلاصه و جمع‌بندی هستن چرا من تو این زمینه توانایی‌های خودم را به چالش نکشم؟ بلافاصله خودم را به دفتر کارم رساندم و سعی کردم افکارم را منظم کنم. روی یک برگه افکاری را که باعث شده بود چند سال از نوشتن کتاب چکیده و خلاصه طفره بروم را نوشتم. بعضی از این افکار شامل موارد زیر بود.

۱- بزرگ‌ترین مشکل کتاب چکیده و خلاصه این است که یک کار بازاری و غیرعلمی به نظر می‌آید.

۲- احساس می‌کردم با کتاب چکیده و خلاصه نمی‌شود یک کار علمی و فرهنگی انجام داد. (باور کنید این را از صمیم قلب می‌گویم و اصلاً قصد شعار دادن و بازگو کردن حرف‌های کلیشه‌ای را ندارم.)

۳- با اشرافی که روی سؤال‌های کنکور داشتم می‌دانستم که هیچ نکته‌ای در کتاب درسی قابل حذف کردن نیست و اصلاً نمی‌شود یک چیزهایی را از متن کتاب درسی نگفت به هوای این که مهم نیست و در کنکور سؤال نمی‌آید.

در همان لحظه چشمم به کتاب تست شیمی افتاد که چندین سال پیش تألیف کرده بودم و تا همین لحظه هم یکی از پرطرفدارترین کتاب‌های بازار محسوب می‌شود. خوب براندازش کردم. کتاب قطور و گردن‌کلفتی بود! پیش خودم گفتم یعنی نمی‌شود این مطالب را خلاصه‌تر بیان کرد بدون این که نکته‌ای از قلم بیفتد؟ بدون هدف خاصی شروع به ورق زدن کتاب کردم. سعی کردم هر مطلبی در آن کتاب را با چیزهایی که در کتاب درسی نوشته شده بود مقایسه کنم. در خیلی از موارد، مطلبی را که کتاب درسی در ۲ یا ۳ سطر گفته بود در آن کتاب در ۳ یا ۴ صفحه موشکافی کرده بودم. به خودم گفتم: «خُب، دمت گرم بهمن‌جون! که این قدر مطالب رو برای بچه‌های مشتاق شیمی باز می‌کنی، ولی ... ولی مگه قراره همه شیمی‌دان بشن! شاید خیلی از بچه‌ها به رشته‌های دیگه علاقه دارن و شیمی رو درسی می‌دونن که صرفاً باید تستش رو تو کنکور بزنی و ویزای (!) ورود به دانشگاه رو دریافت کنن! شاید بشه یه کاری کرد که نه سیخ بسوزه و نه کباب. نه اون قدر خلاصه و جمع‌وجور باشه که یه مطلبی از قلم بیفته و نه اون قدر مفصل باشه که از حوزه‌ی کاربردی کنکور خارج بشه» به خودم آمدم! چرا تا آن لحظه همه‌چیز را سیاه و سفید می‌دیدم؟ قرار نیست کل پدیده‌های اطراف‌مان را به دو دسته‌ی خیر و شر تقسیم کنیم. یک کتاب می‌تواند کتاب چکیده و خلاصه باشه ولی با رعایت یک سری اصول و ضوابط، تا حد معقولی (نه در حد ایده‌آل) کار علمی و فرهنگی خوبی هم به حساب آید. چنین کتابی باید چه ویژگی‌هایی داشته باشه؟ ۱۰ ویژگی به ذهنم رسید که سعی کردم آن‌ها را به صورت ۱۰ فرمان بنویسم و سعی کنم در تألیف این کتاب به رعایت کامل این ۱۰ فرمان پایبند باشم.

- فرمان ۱:** تمام نکته‌هایی که می‌توانند در تست‌های کنکور سراسری مطرح شوند باید در این کتاب موجود باشند.
- فرمان ۲:** طرح درسی و نحوه‌ی بیان مطالب باید طوری باشد که حتی برای صفر کیلومترها و یا آن‌هایی که مدت‌ها از درس دور بوده‌اند قابل فهم باشد.^۱ (به قول ادیبانی‌ها، نباید «ایجاز محل» شود.)
- فرمان ۳:** مطالب کتاب باید آن قدر خلاصه و جمع‌وجور باشد که برای یک دانش‌آموز قوی حکم جمع‌بندی را داشته باشد.^۲ (باز هم به قول ادیبانی‌ها، نباید «اطناب مُمَل» شود.)
- فرمان ۴:** تمرین‌های آموزشی در حدی گنجانده شود که مطالب برای خواننده‌ی کتاب، کاملاً جا بیفتد.
- فرمان ۵:** از ذکر نکته‌های کهنه و خارج از محدوده پرهیز شود.
- فرمان ۶:** مطالب، بیش از حد لازم شکافته نشوند تا کتاب، حجیم نشود.
- فرمان ۷:** در مورد هر مبحث، اطلاعات آماری خوبی به خواننده‌ی کتاب داده شود. مبنی بر این که فلان مبحث تاکنون چند بار در تست‌های کنکور سراسری مطرح شده و با چه زاویه‌ای به آن نگریسته شده است.
- فرمان ۸:** در هر مبحث، تست‌های کلیدی و پرتکرار کنکور سراسری سال‌های گذشته، مورد بحث و بررسی قرار گیرد.
- فرمان ۹:** در تست‌هایی که به صورت «کدام عبارت درست و یا نادرست است؟» و یا «چند مورد از عبارت‌های زیر درست هستند؟» عبارت‌های معروف و پرتکرار به خواننده معرفی شوند.
- فرمان ۱۰:** تست‌های احتمالی کنکور سال‌های آینده رونمایی شوند!
- از شما خوانندگان عزیز تقاضا می‌کنم اگر در هر قسمتی از این کتاب، احساس کردید یکی از این ۱۰ فرمان زیر پا گذاشته شده، بلافاصله به ما اطلاع دهید تا به راه راست هدایت شویم! یادتان نبود، ما، بی‌تعارف می‌گوییم، حتماً این کار را بکنید، کلی به جان‌تان دعا می‌کنیم.

www.ketab.ir

۱- در نوشتن این فرمان، بیش‌تر یاد «داوطلب کهنه‌کار» در سکانس دوم و نیز «کنکوری آینده» در سکانس چهارم بودم.
۲- در نوشتن این فرمان، بیش‌تر یاد «نابعه» در سکانس سوم بودم.

حالا چرا فیل؟

خیلی‌ها از ما می‌پرسند که چرا اسم این مجموعه را فیل گذاشتید؟ ما هم در جواب، دست به کمر می‌ایستیم، کمی به جلو خم می‌شویم و درحالی‌که با چشمان نافذ خود (!) به چشمان غیرنافذ (!) شخص سؤال‌کننده خیره می‌شویم با عصبانیت می‌پرسیم: «مگه فیل چه‌شه؟» بعد از این دیالوگ، دو حالت ممکن است پیش آید. حالت اول این است که شخص سؤال‌کننده می‌ترسد و بلافاصله از منطقه متواری می‌شود! حالت دوم این است که شخص سؤال‌کننده از آن بیدیهایی نیست که از بادی چون ما بترسد! در این صورت، ما از او می‌ترسیم و با مهربانی از او دعوت می‌کنیم بنشینند و پس از پذیرایی (با نسکافه، کافه، گلاس، سان‌شاین^۲ و ...) برایش توضیح می‌دهیم که فیل نماد چند چیز است:



۱- فیل = دوستدار: نمی‌دانم واژه‌هایی مثل الکتروفیل، نوکلئوفیل، هیدروفیل و ... به گوش‌تان خورده یا نه. به هر حال این واژه‌ها (که تا چند سال پیش در کتاب‌های درسی حضور داشتند) به ترتیب به معنی دوستدار الکترون، دوستدار هسته و دوستدار آب هستند. بله، درست فهمیدید! پسوند «فیل» (Phile) در شیمی به معنی «دوستدار» است.

هر کسی در زندگی‌اش فیل یک چیزی هست! بعضی‌ها فیل دانشگاه هستند، بعضی‌ها فیل پول و ثروت، بعضی‌ها فیل ماشین آخرین مدل و یا خیلی چیزهای دیگر. بین خودمان باشد، ما یک رازی را کشف کرده‌ایم. ما فهمیده‌ایم که طراحان کنکور سراسری در درس شیمی، فیل چه مطالبی هستند و دقیقاً همان مطالب را در مجموعه کتاب‌های فیل شیمی آورده‌ایم. پس با خواندن این مجموعه کتاب‌ها، در سریع‌ترین زمان ممکن مطالبی را یاد می‌گیرید که طراحان کنکور سراسری فیل آن‌ها (یعنی دوستدار آن‌ها) هستند.

۲- فیل = قوی‌ترین حس بویایی: اگر فکر می‌کنید که سگ قوی‌ترین حس بویایی را دارد بدانید که سخت در اشتباهید! چون حس بویایی سگ در برابر حس بویایی فیل، عددی نیست! در صحرای آفریقا به هنگام خشکسالی، بومیان مناطق مختلف (از جمله منطقه‌ی گومبا گومبا!) فیل‌ها را بواشکی تعقیب می‌کنند. فیل‌ها از فاصله‌ی چندین کیلومتری می‌توانند بوی آب را احساس کنند و به طرف آن حرکت می‌کنند. فیل‌ها پس از رسیدن به جایی که سطح آب زیرزمینی به سطح خاک نزدیک است، با خرطوم خود خاک را می‌کنند و با ایجاد گودال‌هایی، باعث می‌شوند آب‌های زیرزمینی وارد این گودال‌ها شوند و بدین ترتیب هم خود و هم بومیان منطقه را سیراب می‌کنند.



مجموعه کتاب‌های «فیل شیمی» نیز دارای حس بویایی بسیار قوی هستند، البته چیزی که این مجموعه کتاب‌ها بو می‌کشند، تست‌های کنکور سال‌های آینده است! در این مجموعه کتاب‌ها، سعی شده است تست‌ها و تمرین‌هایی مطرح شوند که بیش‌ترین شانس را برای مطرح شدن در کنکور سراسری سال‌های آینده دارند.



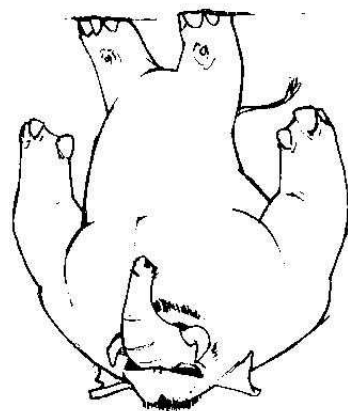
۳- فیل = متخصص پرس کردن! می‌دانید ما چطور مجموعه کتاب‌های «فیل شیمی» را نوشتیم؟ فکر کرده‌اید خیلی زحمت کشیده‌ایم؟ نه، اصلاً این‌طور نیست! برای تولید کتاب‌های «فیل شیمی» ابتدا کلیه‌ی کتاب‌های تست و آموزش شیمی مبتکران (که بالغ بر ۱۰ جلد و چند هزار صفحه بود) را روی هم گذاشتیم سپس برای یک فیل دوست‌داشتنی (!) توضیح دادیم که سر پا ایستادن زیاد، برای سلامتی و به‌خصوص برای زانوهایش خوب نیست و او را قانع کردیم که روی مجموعه کتاب‌های تست و آموزش شیمی مبتکران بنشیند. حاصل چه شد؟ بله، در عرض چند ثانیه، چندین جلد کتاب قطور پرس شدند و به‌صورت فشرده، چکیده و عصاره در آمدند. ما هم اسمش را گذاشتیم: «فیل شیمی»!

۱- ببخشید که کمی عصبی شدیم! باور کنید دست خودمان نیست. آخه ما خیلی روی فیل غیرت داریم!

۲- از جای استفاده نمی‌کنیم. کلاس لازم را ندارد!

www.ketab.ir

شما به هر حال امیدواریم با خواندن مجموعه کتابهای قیل شیمی، شما هم یکی از میلیون‌ها قیل شیمی شوید و این را بدانید که ما همواره قیل شما هستیم و از صمیم قلب برایتان آرزو می‌کنیم که زندگی‌تان سرشار از قیل باشد!



۴- قیل = مظهر قدرت و صلابت: به شما قول می‌دهیم بعد از خواندن مجموعه کتابهای «قیل شیمی»، قدرت و صلابت شما در درس شیمی، با قدرت و صلابت قیل در جنگل برابری می‌کند.

فصل اول - مولکول‌ها در خدمت تندرستی

۱- مقدمه‌ی بهداشت و بررسی یک جدول مهم	۲
۲- مقایسه‌ی کلونیدها با سوسپانسیون‌ها و محلول‌ها	۷
۳- جربی‌ها، اسیدهای چرب و استرهای بلندترنجیر	۱۰
۴- همه‌چیز درباره‌ی صابون	۱۶
۵- پاک‌کننده‌های غیرصابونی، افزودنی‌های صابون، پاک‌کننده‌های خورنده	۲۵
۶- تعریف و تشخیص اسید آرنیوس و باز آرنیوس	۳۲
۷- اسیدهای قوی، اسیدهای ضعیف، بازهای قوی، بازهای ضعیف	۴۱
۸- رسانایی الکتریکی، الکترولیت‌ها و غیرالکترولیت‌ها	۵۱
۹- ثابت یونش اسیدی (K_a)، مقایسه‌ی قدرت اسیدی، ثابت یونش بازی (K_b)	۵۸
۱۰- مفهوم pH	۶۵
۱۱- مطالب حفظی و پراکنده‌ی اسیدها و بازها	۷۵
۱۲- مسائل درجه‌ی یونش (α) و ثابت یونش (K_a)	۸۲
۱۳- مسائل pH	۹۱
مینی‌آزمون فصل اول	۱۱۷

فصل دوم - آسایش و رفاه در سایه‌ی شیمی

۱- مقدمه‌ی الکتروشیمی	۱۲۸
۲- عدد اکسایش و نحوه‌ی تعیین آن	۱۳۱
۳- واکنش‌های اکسایش-کاهش و تعیین مواد اکسند و کاهنده	۱۴۵
۴- موازنه‌ی واکنش‌های اکسایش-کاهش	۱۶۰
۵- پتانسیل کاهشی استاندارد (E°) و مقایسه‌ی قدرت اکسندگی و کاهندگی	۱۶۹
۶- سلول‌های الکتروشیمیایی گالوانی و نحوه‌ی کار کردن آن‌ها	۱۷۷
۷- سلول‌های گالوانی خاص (باتری لیمویی، باتری دگمه‌ای، باتری لیمویی، باتری‌های سوختی و سلول نور الکتروشیمیایی)	۱۹۱
۸- تعیین انجام‌پذیر بودن یا نبودن واکنش‌ها به کمک E°	۲۰۱
۹- خوردگی فلزها و زنگ‌زدن آهن	۲۱۰
۱۰- کلیات برقکافت و بررسی برقکافت در محلول‌های آبی	۲۲۴
۱۱- کاربردهای برقکافت (تهیه‌ی سدیم، منیزیم، آلومینیم و آبکاری)	۲۳۴
مینی‌آزمون فصل دوم	۲۴۶

فصل سوم - شیمی جلوه‌ای از هنر، زیبایی و ماندگاری

۱- مقدمه، اجزای سازنده‌ی خاک رس و مسائل درصد جرمی	۲۶۰
۲- جامدهای کووالانسی	۲۶۸
۳- مواد مولکولی	۲۸۲
۴- ترکیب‌های یونی	۲۹۸
۵- جامدهای فلزی	۳۱۸
مینی‌آزمون فصل سوم	۳۲۸

فصل چهارم - شیمی، راهی به سوی آینده‌ای روشن‌تر

۱- مقدمه‌ی فناوری، آلاینده‌های هوا، طیف‌سنجی	۳۳۶
۲- انرژی فعال‌سازی (E_a)، نمودارهای انرژی - پیشرفت واکنش	۳۴۲
۳- مبدل‌های کاتالیتی	۳۵۷
۴- ویژگی‌های عمومی تعادل‌ها و ثابت تعادل (K)	۳۶۲
۵- اثر عوامل مختلف روی جابه‌جایی تعادل‌ها	۳۶۸
۶- مسائل ثابت تعادل (K)	۳۹۴
۷- ارزش فناوری‌های شیمیایی و سنتز مولکول‌های آلی	۴۰۷
۸- پلاستیک (PET) (از تولید تا بازیافت)	۴۱۵
مینی‌آزمون فصل چهارم	۴۲۵